

بررسی تطبیقی حد سرقت و شرایط اجرای آن

غلامعلی قاسمی^{۱*}، نسرين كردنژاد^۲

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه قم

۲. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه قم

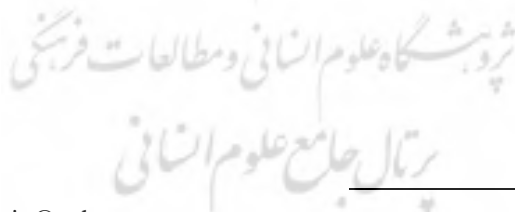
(تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۱۰)

چکیده

حکم مجازات سارق به‌عنوان یکی از حدود الهی، در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مائده مبنی بر قطع دست مرد یا زن سرقت‌کننده بیان شده است. در این مقاله با استفاده از آرای فقها و نیز دیدگاه‌های مفسران در شرح آیات بالا، شرایط اجرای حد سرقت با توجه به شروط سارق و مال مورد سرقت تبیین شده است. علاوه بر این امکان سقوط حد سرقت در صورت توبه سارق نیز در وجوه مختلف بررسی شده است. در هر مورد علاوه بر آرا و نظرهای فقیهان شیعه، ضمن اشاره به دیدگاه‌های فقهای اهل سنت، سعی شده است مواضع اشتراک نظر یا تفاوت آرای فریقین در هر مبحث به‌طور خلاصه و گویا بیان شود.

واژگان کلیدی

حد، سارق، سرقت، قطع، بد.



۱. مقدمه

قرآن کریم به مثابه منبع فقه اسلامی در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مائده، به‌عنوان یک مجازات الهی، به قطع دست مرد و زن سرقت‌کننده حکم داده است و به‌طور اجمالی توبه را عامل سقوط این مجازات دانسته است. این حکم در مجموعه "حدود" که بخشی از مجازات‌های اسلامی است، تلقی شده، ولی تفصیل مطلب در قرآن کریم نیامده است و مباحثی چون شرایط اجرای این مجازات؛ چه از لحاظ سارق و چه از نظر مال مورد سرقت و نیز شرایط سقوط این حد، به تبیین و جست‌وجوی شرایط و محدوده مفهوم سرقت و اجرای حد آن در سنت (دیگر منبع فقه اسلامی) نیاز دارد. روشن است که این جست‌وجو را باید در آثار و آرای فقیهان و مفسران آیات مربوط دنبال کرد. در این حوزه نیز شاهد اختلاف نظر و برداشت‌های متفاوت بین فقهای اهل سنت و شیعه هستیم. در این نوشتار، پس از مفهوم‌شناسی و تحلیل واژه‌های مربوط در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مائده از قبیل مفهوم سرقت، حد، قطع و ید؛ شرایط اجرای حد سرقت و نیز شروط سقوط این حد در پرتو دیدگاه‌های فقهی مکتب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت بررسی شده است و علاوه بر بیان آرای فقیهان فریقین، دیدگاه مفسران در مورد آیات مورد بحث از نظر دور نمانده است. ضمن اینکه به لحاظ ظرفیت و گنجایش مقاله، تنها به تبیین دیدگاه‌ها اکتفا شده است و سخن از ترجیح و برتری آرا و نقد آنها مجال دیگری می‌طلبد.

۲. واژه‌شناسی

الف: حد

حد در لغت به سه معنا آمده است: *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱. به معنای حاجز و حائل و جدایی بین دو چیز (فیومی، بی‌تا، ج ۱: ۱۳۵)؛
۲. به معنای منع و جلوگیری و از این‌روست که به دربان حداد نیز گفته می‌شود. چرا که دربان مانع ورود افراد بیگانه است (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۲: ۴۶۲)؛

۳. به معنای پایان و انتهای هر چیز است، وقتی گفته می‌شود «حددت الدار احدها حدا» یعنی منتهی و پایان خانه را معلوم کردم (همان)؛ حد در شرع به معنای مجازاتی است که شارع آن را برای مکلف به دلیل ارتکاب معصیت معین کرده (الازهری، بی تا، ج ۳: ۴۲۰) تا تأدیب و غیر او از انجام آن معصیت باز داشته شود. این معنای شرعی تطبیق‌پذیر بر هر سه معنای لغوی است، چون حد بین مکلفان و ارتکاب معصیت و گناه حاجز و حائل می‌شود و جدایی می‌افکند و ممکن است از معنای دوم گرفته شده باشد، زیرا در حد، معنای «منع» نهفته است، چرا که حد شرعی افراد را از گناه منع می‌کند و نیز ممکن است که از معنای سوم گرفته شده باشد، برای اینکه حد عقوبتی است که اندازه آن روشن است و تخطی از آن جایز نیست (فیومی، بی تا، ج ۱: ۱۳۵؛ الازهری، بی تا، ج ۳: ۴۲۰)؛

ب: سرقت

لفظ سرقت از ماده سرق، به معنای گرفتن شیء و بردن آن به صورت پنهانی است. این کلمه اصطلاح خاص شرعی یا متشرعه نیست، بلکه در همان معنای لغوی و عرفی استعمال شده است و احکام شرعی از حرمت و ضمان مترتب بر آن شده است (مشکینی، ۱۴۲۸: ۳۰۴) پس سارق به کسی گفته می‌شود که مالی را مخفیانه می‌گیرد، به طوری که صاحب مال نمی‌داند چون اگر اخذ مال پنهانی نباشد، به آن شخص مختلس، مستلب و منتهب می‌گویند (همان: ۳۰۴؛ عبدالرحمان، بی تا، ج ۲: ۲۳۰)؛

ج: قطع

در لغت به معنای جدا کردن قسمتی از یک چیز است (عبدالرحمان، همان، ج ۳: ۱۰۳). راغب در مفردات آورده است: «فصل الشیء مدركاً بالبصر کالاجسام او مدركاً بالبصيرة کالاشیاء المعقولة» قطع به معنای جدایی است، خواه با چشم دیده شود مثل اجسام یا از طریق درک و بینش درونی باشد، همانند چیزهای عقلی چنانکه قطع رحم به معنای دوری و بازداشتن از نیکی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۷)؛

این واژه در استعمال عربی علاوه بر معانی فوق، گاهی به معنای «بریدن بدون جدا کردن» به کار رفته است. چنانکه شخص می‌گوید: «برئت القلم فقطعت السکین یدی»؛ «قلم را تراشیدم و ناگهان دستم را بریدم» که در اینجا قطع به معنای بریدن بدون جدا کردن است. این معنا در قرآن هم استفاده شده است، آنجا که می‌فرماید: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ ... قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ...» (یوسف: ۳۱) که در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) زنان دستهایشان را بریدند، اگرچه قطع نکردند (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۵۰). البته در آیه مورد بحث، مراد از قطع، قطعی است که موجب فصل است؛

د: ید

ید در لغت و عرف بر عضو مخصوص از شانۀ تا سر انگشتان اطلاق می‌شود (عبدالرحمان، بی تا، ج ۳: ۵۱۰؛ سیوری، همان، ج ۲: ۳۴۹) و در شرع، لفظ ید بر آرنج تا سر انگشتان (همان‌طور که در آیه وضو آمده) و از میچ تا سر انگشتان (چنانکه در آیه تیمم آمد) اطلاق می‌شود و گاهی نیز بر انگشتان دست به تنهایی، اطلاق می‌شود (همان). در آیه شریفه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹)؛ برای آنانکه با دست خود چیزی می‌نویسند، مراد از «ید» انگشتان است.

۳. شرایط اجرای حد سرقت

آیه شریفه می‌فرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» دو لفظ السارق و السارقة که به هم عطف شده‌اند و در جمله مبتدا هستند و خبر آنها «فاقطعوا» است. یعنی هر مرد و زنی که دزدی کنند، دست آنها را قطع کنید.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا هر زن و مردی که سرقت کنند، حد در مورد آنها جاری می‌شود و در مرتبه بعد، آیا هر چیزی که بدزدند شامل این حکم می‌شوند. مقتضی آیه عام است، اما از آنجا که ما اعتقاد داریم قرآن کلیات را بیان و تفصیل آن را به سنت واگذار کرده است، باید با مراجعه به سنت به دست آورد آیا این عام تخصیص خورده

یا خیر؟ با بررسی روایات به دست می‌آید که مواردی از عموم آیه خارج شده است و سنت شریفه هم برای شخص سارق و هم برای شیء مسروق شرایطی بیان کرده است و تنها با وجود آن شرایط اجرای حد الزامی می‌شود. این شروط در ادامه در دو قسمت شروط سارق و شروط مسروق بیان می‌شود و از آنجا که در مواردی بین فقهای شیعه و اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد، به این موارد اختلافی هم اشاره خواهد شد.

الف) شروط سارق

برخی از مهم‌ترین شروط سارق که برای اجرای حد سرقت الزامی است، عبارتند از:

۱. مکلف بودن

اصل این شرط را هم فقهای شیعه پذیرفته‌اند و هم اهل سنت و منظور از مکلف کسی است که عاقل و بالغ باشد. بنابراین بر کودک و مجنون حد سرقت جاری نمی‌شود (طوسی، ۱۳۵۱، ج ۸: ۲۰). فقهای اهل تسنن دلیل این امر را چنین بیان کرده‌اند که قطع دست، مجازات کسی است که مرتکب جنایت شود، در حالی که عمل طفل و دیوانه قابلیت اتصاف به جنایت ندارد (زحیلی، ۱۴۰۵، ج ۶: ۱۰۰). همچنین به حدیثی از پیامبر ﷺ استناد کرده‌اند که می‌فرماید: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یتبلغ و عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی یستنقظ» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۸: ۱۳۰)؛ تکلیف از سه گروه برداشته می‌شود: کودک نابالغ تا بالغ شود؛ دیوانه تا زمانی که افاهه حاصل کند و عاقل شود و انسان خواب تا زمانی که بیدار شود.

فقهای شیعه نیز اجماع دارند بر اینکه دست سارق مجنون و غیربالغ قطع نمی‌شود. آنها نیز علاوه بر استناد به روایت پیامبر ﷺ که در بالا ذکر شد، از محتوای خود آیه استفاده می‌کنند که خداوند بعد از دستور به قطع دست مرد و زن سارق، آن را عقوبتی از جانب پروردگار می‌داند با توجه به آنکه عقوبت را باید عاقل تحمل کند، شخص غیرعاقل خارج می‌شود (طوسی، همان، ج ۸: ۲۰).

بنا بر آنچه بیان شد همه فقها اعم از شیعه و سنی، در اصل اینکه برای اجرای حد سرقت مکلف بودن سارق شرط است، متفق هستند. اما در اینکه اگر شخص غیرمکلف سرقت را تکرار کرد حکم چه می‌شود، بین آنها اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنت به‌طور مطلق قائل شده‌اند که حد سرقت در مورد غیر مکلف جاری نمی‌شود و در صورتی که چنین شخصی چند بار دزدی کند، حکم همان عدم قطع است. مشهور فقهای شیعه هم این را نسبت به شخص مجنون قبول دارند (خویی، ۱۴۱۳، ج ۴۱: ۳۴۳؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۱۳) اما در مورد شخص غیربالغ فقهای شیعه اختلاف نظر دارند. مشهور بین آنها این است که اگر نابالغ سرقت کرد، دستش را نمی‌برند و او را تأدیب و تعزیر می‌کنند. دلیلی که بیان می‌کنند این است که می‌گویند این موافق است با قاعده مسئول نبودن کودک نابالغ و اینکه او شرعاً برای گفتار و کردارش مجازات نمی‌شود، نه چیزی بر او حرام است و نه واجب، بلکه تأدیب می‌شود به آنچه که قاضی برای از بین بردن ماده فساد، صلاح بداند (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۸۰۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۴۷۸).

اما برخی دیگر از فقهای شیعه بر اساس روایات معتبر در این زمینه قائل به تفصیل شده‌اند، به این صورت که شخص غیربالغ اگر قبل از هفت سالگی هر چند مکرر دزدی کند، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود، اما بعد از هفت سالگی در صورت تکرار دزدی بار اول و دوم عفو، بار سوم ادبش می‌کنند یا سر انگشتان او را می‌برند. در مرتبه چهارم انگشتان او را از بند دوم می‌برند و اگر بار پنجم دزدی کند، مثل فرد بالغ با او رفتار می‌شود و انگشتان او از بن قطع خواهد شد. البته این در صورتی است که سارق ۹ سال داشته باشد (خویی، ۱۴۱۳، ج ۴۱: ۳۲۹-۳۴۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۲۱۹):

۲. اختیار

این شرط مورد اتفاق فقهای امامیه و شیعه است. بنابراین دست کسی که مکره باشد، قطع نمی‌شود. شهید ثانی رحمته الله در این زمینه می‌نویسد: قید دیگر برای قطع دست سارق اختیار است و با این قید احتراز می‌جوئیم از مواردی که شخصی را بر سرقت، اکراه و اجبار کرده

باشند (شهید ثانی، همان، ج ۱۴: ۴۷۹). حدیث رفع از پیامبر ﷺ به عنوان ادله در این مقوله ذکر شده است «رفع عن امتی...»؛

۳. توهّم مالکیت نداشتن

از دیگر شروط مورد اتفاق اجرای حد سرقت میان فقهای شیعه و اهل تسنن، شبهه مالکیت نداشتن است. چون توهّم مالکیت سبب ایجاد شبهه می شود و طبق اصل «الحدود تُدرأ بشبهات»؛ حدود به سبب شبهات دفع می شوند و قطع دست یکی از مصادیق حدود است، بنابراین اگر کسی گمان کند که مالک مال است و آن را بردارد، بعد معلوم شود مالک نیست، حد جاری نمی شود. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۴۸۰؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۱۰: ۲۵۳). امام خمینی رحمته الله می فرماید: این از مصادیق جهل و شبهه موضوعی و در نتیجه حکم آن همان حکم شبهه موضوعی است. در شبهه موضوعی معمولاً حکم به رفع مسئولیت می شود (امام خمینی رحمته الله، بی تا، ج ۲: ۴۸۳)؛

۴. مشترک نبودن مال مسروقه

اگر شخصی از مال مشترک میان خود و دیگری بدزدد، دیدگاه های فقهای فریقین در اینکه آیا حد بر او جاری می شود یا خیر، متفاوت است مشهور فقهای شیعه در این موضوع قائل به تفصیل شده اند و بیان کرده اند اگر شخصی به اندازه نصیبش یا کمتر بردارد، حد جاری نمی شود. اما اگر به قدر نصاب قطع (یعنی ربع دینار طلا) بردارد، حد بر او لازم است (خویی، ۱۴۱۳، ج ۴۱: ۳۲۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۳۵۲)

برخی یک حالت را استثنا کرده اند و آن هنگامی است که شخصی گمان کند آنچه را برداشته به اندازه نصیبش بوده است و سپس معلوم شود بیشتر از آن بوده است که در این مورد، قطع واجب نمی شود زیرا با تحقق شبهه، حد دفع می شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۴۸۲).

مستند فقهای شیعه در این فتوا، روایتی است که در باب غنیمت وارد شده است. چون در مورد دزدی شریک از مال مشترک، دلیل خاصی در روایت نیست، این مورد با سرقت

از غنیمت که خود از مصادیق مال مشترک است، مقایسه شده است. پس به صحیحۀ عبدالله سنن از امام صادق علیه السلام استناد کرده‌اند. عبدالله بن سنن گوید: از امام صادق علیه السلام درباره شخصی که از غنایم چیزی برداشته بود، پرسیدم که آیا قطع بر او لازم می‌آید، امام فرمودند: باید دید سهم او از غنایم چقدر است. اگر سهم او بیشتر از مقداری است که برداشته است، تعزیر می‌شود و بقیه سهمش به او داده می‌شود و اگر آنچه را برداشته است، مساوی سهم اوست، چیزی بر عهده او نیست و اگر آنچه برداشته بیشتر از سهم او و به اندازه ربع دینار برسد، دستش قطع می‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۸، ج ۲۸: ۲۸۹).

نظر شاذ دیگری در این زمینه از سوی برخی فقهای شیعه بیان شده است که موافق فتوای اهل سنت است. آنها بدون هیچ تفصیلی سرقت از مال مشترک را موجب اجرای حد نمی‌دانند و به روایتی که در صحیحۀ محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل شده است، استناد کرده‌اند که آن حضرت در مورد شخصی که کلاهخودی از غنایم برداشته بود، فرمود: «من دست کسی را که از مال مشترک چیزی برداشته است، قطع نمی‌کنم» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۲۳). اما دیگران نفی قطع در این صحیحۀ را بر این حمل کرده‌اند که آنچه برداشته کمتر یا به اندازه نصیبش بوده است (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۱۵).

فقهای اهل سنت هم بدون هیچ‌گونه تفصیلی این شرط، یعنی مشترک نبودن مال مسروقه را برای اجرای حد بر دزد لازم می‌دانند. آنها می‌گویند برای دزد در این مال نصیبی است. پس شبهه‌ای در اینجاست که از وجوب قطع جلوگیری می‌کند (ابن قدامه، بی تا، ج ۱۰: ۲۹۶)؛

۵. سارق پدر صاحب مال نباشد

اگر پدری از مال فرزند خود چیزی بدزدد، قطع دست لازم نمی‌آید، این امر شامل جد پدری هرچه بالاتر رود نیز می‌شود (طوسی، ۱۰۷، ج ۵: ۴۴). این حکم علاوه بر اینکه مورد اجماع فقهای شیعه است، صحیحۀ محمد بن مسلم که در مورد حد قذف پدر و فرزند وارد شده، مؤید آن است. محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر علیه السلام در مورد حد مردی که

به پسرش نسبت زنا داد پرسیدم، حضرت فرمودند که اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود و اگر نسبت زنا به او بدهد، تازیانه نمی‌خورد.

برخی فقها با استناد به این روایت، حکم مذکور را از راه قیاس اولویت بیان کرده‌اند. به این صورت که وقتی قصاص پدر به علت قتل فرزند جایز نباشد، اجرای حد سرقت بر پدر به دلیل سرقت مال او به طریق اولی جایز نخواهد بود (زراعت، مسجدرایی، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

فقهای اهل سنت هم این شرط را برای اجرای حد سرقت لازم دانسته‌اند. مالکیه می‌گویند بین مالک مال و سارق قرابت از حیث تولد نباشد، یعنی سارق پدر صاحب مال نباشد، به دلیل شبهه‌ای که از حدیث جابر ایجاد می‌شود: «انت و مالک لایبک» اما برخی از آنها، دایره آن را گسترش داده‌اند. مثلاً حنفی‌ها معتقد شده‌اند که ذی‌رحم را هم شامل می‌شود، یعنی هر کس با مالک به نحوی اقوام بوده و با او محرمیتی داشته باشد، در صورت سرقت مال، حد بر او جاری نمی‌شود (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۴: ۸۲). آنها به آیه زیر استناد کرده‌اند:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ» (نور: ۶۱).

«بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان [خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازه خاصی] غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان، یا عمه‌هایتان یا دایی‌هایتان یا خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شماست یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست.»

در نقد نظریه حنفی‌ها باید گفت که جاری نشدن حد بر پدر به علت سرقت از اموال فرزندان، یک استثناست که به دلیل اجماع و دلیل روایی خارج شده است. بنابراین نمی‌توان حکم آن را به سایر موارد (مادامی که دلیلی قطعی در دست نباشد) تسری داد، بلکه عموم آیه سرقت شامل آنها هم می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۴۹۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۳۷۷)؛

۶. دزدی در قحطسالی نباشد

از جمله شروط بسیار اختلافی در لزوم اجرای حد سرقت، دزدی در قحطسالی است. در این زمینه دو دسته روایت وجود دارد: دسته اول اطلاق دارند که از جمله آنها روایت معتبر سکونی از امام صادق (علیه السلام) است که می‌فرماید: «لا یقطع السارق فی عام السنة ای عام مجاعة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۳۳)؛ «در سال قحطی دست سارق قطع نمی‌گردد» و نیز روایاتی که طعام بودن مال مسروقه را شرط کرده‌اند، مانند روایت امام صادق (علیه السلام) از پدرش امام باقر (علیه السلام) که فرمود: «لا یقطع السارق فی عام لسنة مجدبة ای فی الماکول دون غیره» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۹۱)؛ کسی که در سال قحطی چیز خوردنی را بدزدد، دستش قطع نمی‌شود. طبق روایات دسته اول در سال قحطی دست سارق قطع نمی‌شود، چه شیء مسروق طعام باشد چه غیر آن و چه شخص سارق مضطر باشد یا نباشد. عده‌ای از فقهای شیعه با استناد به این دسته روایات معتقد شده‌اند که در چنین سالی اگر شخصی دزدی کند، مطلقاً قطع ثابت نمی‌شود و تفاوتی ندارد که مال مسروق چه چیز باشد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۴۳۲). عده دیگری از فقها روایات دسته دوم را در واقع مفسر و تبیین‌کننده روایات دسته اول دانسته‌اند و التزام به اطلاق را قبول ندارند. بنابراین طعام بودن مال مسروقه را شرط کرده‌اند (تبریزی، ۱۴۰۷: ۲۳۳۹؛ نجفی، بی‌تا، ج ۴: ۵۰۷).

برخی دیگر از فقها اضطرار دزد را شرط کرده‌اند و اعتقاد دارند که در غیر صورت اضطرار، دست او بریده می‌شود زیرا قحطی‌زدگی به‌تنهایی و بدون ملاحظه اضطرار و در صورت مستغنی بودن سارق نقشی ندارد تا در تغییر حکم دخیل باشد (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۴۸۶).

فقه‌های اهل سنت نیز این شرط را ذکر و آن را مقید به اضطرار و محدود به طعام کرده‌اند. شافعی در این زمینه می‌گوید: «هرگاه سارق در قحطی و خشکسالی غذایی را سرقت نماید و توانایی پرداخت قیمت آن را نداشته باشد، دستش قطع می‌گردد و اگر برای پرداخت قیمت توانایی نداشته باشد، دستش قطع نمی‌گردد» (طوسی، ج ۵: ۴۳۲؛ ابن قدامه، بی‌تا، ج ۱۰: ۲۸۴).

اوزعی استاد مالک‌بن انس نیز این شرط را بیان و همانند شافعی آن را مقید به اضطرار شخص و در چیز خوردنی کرده است. وی می‌نویسد: «أن المحتاج إذا سرق ما يأكله فلا قطع عليه لانه كالمضطر» (ابن قدامه، همان، ج ۱۰: ۲۸۸)؛ «اگر محتاج، چیز خوردنی را بدزد قطع دست لازم نمی‌آید، زیرا او به منزله مضطر است»؛

ب) سرپوش مال مسروق

۱. مالیت داشتن شیء مسروق

منظور از مالیت داشتن، این است که آن چیز نزد مردم ارزش داشته باشد و در نگهداری آن بکوشند (زحیلی، همان، ج ۶: ۱۰۲). بنابراین اگر کسی شراب یا خوک و پوست یک حیوان مرده را سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود، چون اینها در میان مسلمانان ارزش و قیمت ندارد. (نجفی، بی‌تا، ج ۴۱: ۵۰۷؛ زحیلی، همان، ج ۶: ۱۰۲). این شرط مورد اتفاق فقه‌های فریقین است؛

۲. نصاب

برای ثبوت قطع دست بر دزد، شرط است که مال مسروق به نصاب برسد. اصل این شرط مورد اتفاق همه فقه‌های شیعه و اهل سنت است. اما در مورد مقدار آن اختلاف وجود دارد. طبق نظر مشهور فقه‌های شیعه، مقدار مال مسروق، نباید کمتر از ربع دینار طلای ضرب شده (مسکوک) باشد، تا حد سرقت اجرا شود (نجفی، بی‌تا، ج ۴۱: ۵۱۱؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۲۸؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۹). عده دیگری چون شیخ صدوق و از متأخران آیت‌الله خویی، مقدار نصاب را یک پنجم دینار دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶:

۱۹۶؛ خویی، بی تا، ج ۴: ۳۵۵). منشأ اختلاف، روایات متفاوتی است که در این زمینه وارد شده‌اند. این روایات را می‌توان در چهار دسته قرار داد:

دسته اول: روایاتی است که بر اعتبار قیمت مسروق به قدر ربع دینار دلالت دارد، که از جمله آنها روایات زیر است:

۱. عن محمد بن مسلم، قال: قلت: لأبي عبد الله (عليه السلام): في كم تقطع يد السارق؟ فقال: «في ربع دينار». قال: قلت له: في درهمين؟ فقال: «في ربع دينار، بلغ الدينار ما بلغ». قال: قلت له: رأيت من سرق أقل من ربع دينار، هل يقع عليه حين سرق اسم السارق، و هل هو عند الله سارق في تلك الحال؟ فقال: «كل من سرق من مسلم شيئاً، قد حواه و أحرزه، فهو يقع عليه اسم السارق، و هو عند الله السارق، و لكن لا يقطع إلا في ربع دينار أو أكثر، و لو قطعت يد السارق فيما هو أقل من ربع دينار لألفيت عامة الناس مقطعين». از محمد بن مسلم روایت شده که گفت خدمت امام صادق (عليه السلام) عرضه داشتم: دست دزد را برای چه مقدار باید قطع کرد؟ فرمود: برای یک چهارم دینار. می‌گویند: عرضه داشتم: برای دو درهم چطور؟ حضرت فرمودند برای یک چهارم دینار تا بینی قیمت دینار چند درهم باشد. محمد بن مسلم می‌گوید عرض داشتم: بفرمایید کسی که کمتر از یک چهارم دینار بدزدد، نام دزد بر او صادق نیست؟ و آیا او در آن حال که می‌دزد نزد خدا سارق است؟ فرمود: هر کس از مسلمانی چیزی را بدزدد که صاحبش آن را در حرز جای داده است، عنوان سارق بر او صادق است و نزد خدا سارق به حساب می‌آید، ولی دستش در کمتر از یک چهارم دینار قطع نمی‌شود. و اگر بنا باشد در کمتر از ربع دینار هم دست دزد را قطع کنند، چیزی نمی‌گذرد که عموم مردم بی‌دست می‌شوند (حر عاملی، ج ۲۸: ۲۴۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۲۹۵).

۲. عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال «لا يقطع يد السارق الا في شيء تبلغ قيمته مجنا و هو ربع دينار» (حر عاملی، همان: ۲۴۳)؛ مجن سپری است که در جنگ در دست می‌گرفتند تا شمشیر یا نیزه یا تیری که از سوی دشمن می‌آمد، به آن برخورد کند و قیمت

یک سپر در آن روزگار، ربع دینار بوده است. از این نظر امام قیمت سپر را به عنوان مثال بیان فرمودند؛

دسته دوم: روایاتی است که بر خمس دینار دلالت دارند که از جمله آنها روایات زیرند:
۱. مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ أَذْنَى مَا يُقَطَّعُ فِيهِ يَدُ السَّارِقِ خُمْسٌ دِينَارٍ»؛ محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام روایت کرده که کمترین مقدار برای قطع دست سارق، خمس دینار است؛

۲. عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «قَالَ يُقَطَّعُ السَّارِقُ فِي كُلِّ شَيْءٍ بَلَغَ قِيمَتُهُ خُمْسَ دِينَارٍ»؛ حلبی از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: دست سارق در هر چیزی که قیمتش به خمس دینار برسد، قطع می‌شود؛

دسته سوم: بر مقدار ثلث دینار دلالت دارند و از جمله آنها روایتی است که سماعه از امام صادق عليه السلام نقل کرده است: «قَالَ سَأَلْتُهُ عَلَى كَمْ يُقَطَّعُ السَّارِقُ قَالَ أَذْنَاهُ عَلَى ثُلُثِ دِينَارٍ» (حر عاملی، همان، ج ۲۸: ۲۴۶)؛

چهارم روایتی است که محتوای آن تا حدودی روشن نیست. این روایت را ابن حمزه از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند، به این مضمون «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ كَمْ يَقَطَّعُ السَّارِقُ فَجَمَعَ بَيْنَ كَفِيهِ ثُمَّ قَالَ: «فِي عِدْدهَا مِنَ الدَّرَاهِمِ» (صدوق، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۳۹).

آیت‌الله تبریزی از بین این چهار دسته، روایات دسته اول که حد نصاب را ربع دینار بیان کرده‌اند، ارجح می‌داند و در این زمینه می‌نویسد:

روایات دسته چهارم در همان طایفه دوم (خمس دینار) قرار می‌گیرد، زیرا ضمیر در «عددها» به کف برمی‌گردد و در این صورت دو درهم است که می‌شود خمس دینار. روایاتی هم که حد نصاب ثلث دینار می‌دانند، هیچ‌کدام از اصحاب ما به آن عمل نکرده‌اند. بنابراین روایات طایفه اول و دوم که ربع دینار و خمس را مطرح کرده‌اند، باقی می‌ماند و چون روایات بیانگر خمس، موافق عامه و معارض روایاتی است که ربع دینار را اعتبار

کرده‌اند در مقام معارضه، به آنها عمل نمی‌شود. بنابراین روایاتی که نصاب را ربع دینار می‌دانند، باقی می‌ماند (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۳۱).

جمهور از مالکیه، شافعیه و حنابله در مورد حد نصاب با شیعه هم عقیده هستند و به استناد حدیثی از پیامبر ﷺ که فرموده است: «تقطع الید فی ربع دینار فصاعداً» مقدار آن را یک چهارم دینار شرعی از طلا یا مالی دانسته‌اند که قیمتش این مقدار باشد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۴۱۱؛ زحیلی، بی‌تا، ج ۷: ۵۴۳۴). اما حنفی‌ها نصاب در سرقت را یک دینار یا ده درهم یا قیمت یکی از این دو می‌دانند (کاظمی [فاضل]، بی‌تا، ج ۴: ۲۰۴).

خوارج این شرط را برای ثبوت قطع دست سارق اعتبار نکرده‌اند و در توجیه عدم شرط نصاب گفته‌اند در قلیل و کثیر به دلیل عموم آیه سرقت؛ قطع دست لازم می‌شود (ابن قدامه، همان، ج ۱۰: ۲۴۱):

۳. برداشتن مال از حرز

بر اساس این شرط، در صورتی قطع ید بر سارق لازم می‌آید که مال را از حرز بدزدد. فقهای شیعه و اهل تسنن اتفاق دارند بر اینکه در صورتی قطع ید بر سارق لازم می‌آید که آنچه دزدیده شده است، در حرز باشد. اما اگر از جایی بدزد که هر کس در آن داخل می‌شود، چون کاروانسراها، گرمابه‌ها یا مکانی که مأذون در دخول باشد، قطع لازم نمی‌آید (شہید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۳۷۶).

در تعریف حرز اختلاف نظر وجود دارد: برخی مراد از حرز را موضعی می‌دانند که اجازه دخول به آن نیست، مگر به اذن مالک یا نگهبان (تبریزی، ۱۴۰۷: ۲۳۵) و برخی معتقدند حرز بودن را عرف مشخص می‌کند (شہید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۹: ۲۴۳). در مجموع می‌توان گفت حرز دو نوع است: یکی حرز بنفسه و آن چیزی است که ساخته و آماده شده به‌عنوان حرز، به‌طوری که ورود به آن بدون اجازه صاحب حرز ممنوع است، مثل خانه‌ها، مغازه‌ها و اگر کسی چیزی از آنجا بردارد، اجرای حد سرقت لازم می‌آید چه درب آن باز باشد چه نباشد. دیگری حرز بغيره است و منظور چیزی است که به‌عنوان حرز ساخته

نشده است مثل مجامع عمومی همچون مسجد و مانند آن، که در صورت محافظت توسط نگهبان حرز محسوب می‌شوند و دزدی از آنجا موجب اجرای حد سرقت می‌شود، اما اگر بدون حافظ و نگهبان باشد، حرز محسوب نمی‌شود. پس دزدی از آنجا موجب قطع نمی‌شود (زحیلی، همان، ج ۶: ۱۰۷).

بر اساس آنچه بیان شد، اگر سارق چیزی را از جایگاهی بدزدد که هر کسی در آن داخل می‌شود و نگهبان ندارد یا از مکانی که مأذون در دخول باشد، چون منزل پدر، قطع لازم نمی‌آید. همچنین است اگر مالی را بدزدد که در دست وی است، مثلاً مستودع مال ودعی را بدزدد، قطع ثابت نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۳۷۹). در صحیحہ سلیمان بن خالد در این زمینه چنین آمده است: «سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الرجل يستأجر اجيراً فيسرق من بيته هل يقطع يده؟ فقال هذا مؤتمن ليس سارق هذا خائن» (کلینی، بی‌تا، ج ۱۴: ۱۵۵).

در خصوص اصل این شرط هم روایات زیادی وجود دارد که از جمله آنها، روایت معتبر سکونی از ابی عبدالله عليه السلام است که فرمود: «لا يقطع إلا من ثقب بيتاً اذ كسر قفلاً» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۷۸).

و نیز ایشان روایتی از امام علی عليه السلام نقل کرده است که فرمودند: «كل مدخل يدخل فيه بغير اذن فسرق منه السارق فلا قطع فيه» (حر عاملی، همان، ج ۲۸: ۲۷۹).

روایت دیگری از رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم در این مقوله وارد شده است که اهل سنت هم به آن استدلال کرده‌اند. مضمون روایت چنین است که از آن بزرگوار سؤال شد حکم خرمایی که بر درخت آویزان است، چیست؟ حضرت فرمودند: «هر نیازمندی که از آن بخورد و با خودش نبرد، گناهی بر او نیست و اگر چیزی از آن با خود ببرد، باید دو برابر به‌عنوان غرامت بپردازد و مجازات شود و هر کس آن را از محل نگهداریش دزدید، دستش قطع می‌شود» (سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۳۶)؛

۴. مباح نبودن مال مسروقه و داشتن قابلیت نگهداری

این دو شرط را تنها ابوحنیفه از علمای اهل سنت ذکر کرده است. وی می‌گوید: در سرقت مالی که زود فاسد می‌شود، دست سارق قطع نمی‌شود (کحلایی صنعانی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۳؛ زحیلی، همان، ج ۶: ۱۱۴). همچنین می‌گوید: در سرقت چیزهایی که در سرزمین‌های اسلامی استفاده از آنها در اصل مباح است، مثل پرندگان، هیزم و ... دست کسی قطع نمی‌شود (زحیلی، همان).

شیعه و سایر مذاهب اهل سنت با نظر ابوحنیفه مخالفت کرده‌اند و معتقدند که در هر دو صورت، مجازات سارق قطع دست است، به دلیل عمومیت آیه شریفه، اطلاق آیه حالات مختلف دزدی و انواع اموال مسروقه را شامل می‌شود. بنابراین هیچ‌یک از انواع دزدی از زیر پوشش این حکم خارج نمی‌شوند، مگر آنکه دلیل قاطعی چون روایت آن را خارج کند (ابن زهره، ۱۳۷۳: ۵۵۸؛ نجفی، بی‌تا، ج ۴۱: ۴۹۷).

۴. حد سرقت

خداوند در ادامه آیه در بیان حد سرقت می‌فرماید: «فاقطعوا ایدیهم». این عبارت که خبر است برای «السارق و السارقة» از دو نظر اجمال دارد، یکی لفظ «قطع» و دیگری لفظ «ایدی»، توضیح اینکه لفظ «قطع» همان‌طور که در بحث مفهوم‌شناسی بیان شد، به دو معنا به کار رفته است. گاهی مراد از آن بریدن، بدون جدا کردن است (خون انداختن) و گاهی منظور علامه بر بریدن، جدا کردن هم هست. اما آیه شریفه در هیچ‌کدام از معانی صراحت ندارد، پس باید از سنت استمداد جست. در زمان پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام حکم سرقت، قطع دست و جدا کردن بوده است. پس تقریر معصوم علیه‌السلام به عنوان شاخه‌ای از سنت، نشان می‌دهد که منظور از قطع، جدا کردن است نه صرف خون انداختن (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۴۹). علاوه بر این ارتکاز ذهنی از واژه «قطع» جدا کردن است.

لفظ «ایدی» هم از دو نظر اجمال دارد، یکی اینکه صراحت ندارد که کدام دست باید قطع شود و دیگر اینکه چون در شرع مقدس و عرف «ید» بر معانی متفاوتی چون کتف،

انگشتان، مرفق تا سر انگشتان، مچ تا سر انگشتان و خود انگشتان اطلاق شده است، همین تعدد معانی سبب اختلاف در حکم آن شده است که دست دزد از کجا باید قطع شود. چون همه معانی شاید مصداق «ید» باشد و هیچ‌یک بر دیگری اولی و بهتر نیست.

اما اینکه کدام دست باید قطع شود، روایات این ابهام را برطرف کرده‌اند و همه فقها اعم از شیعه و سنی متفقند که اگر سارق برای اولین مرتبه دزدی کند، دست راست او قطع می‌شود. از جمله روایات، روایتی است که در صحیح‌ه محمد بن قیس آمده است. «قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی السارق اذا سرق قطع یمینه و اذا سرق مرة اخرى قطعت رجله الیسری» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۵).

اما در مورد اینکه باید از کجا دست سارق را قطع کرد، فقهای شیعه متفقند در اینکه چهار انگشت از دست راست (به‌طوری که کف دست و انگشتان ابهام باقی بماند) باید جدا شود (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴: ۳۶۱). فتوای شیعه به این استناد است که کلمه «ید» بر همین اندازه یعنی انگشتان صادق است. چنانچه در قرآن کریم آمده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» «وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند ...» و اصل هم برائت از زائد بر این مقدار است، مگر دلیلی قطعی به دست آید. پس باید به اقل مقداری که اسم ید آن را شامل می‌شود، یعنی انگشتان اکتفا کرد (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۵۰).

سخن مذکور را به این صورت هم می‌توان بیان کرد تا چهار انگشت را هم شیعه و هم اهل سنت قبول دارند و بیشتر از آن را، اهل سنت قبول دارند ولی شیعه قبول ندارد. پس به قدر متیقن باید اکتفا کرد که همان نظر مشهور شیعه، یعنی قطع چهار انگشت است (همان).

علاوه بر این استدلال، روایاتی هم از اهل بیت علیهم السلام در دست است که فقهای شیعه به تبعیت از این روایات و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام فتوا داده‌اند: چهار انگشت دست راست دزد قطع می‌شود و کف دست او با انگشت ابهام (شست) باقی می‌ماند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: تنها چهار انگشت سارق قطع

می‌شود، تا با بقیه بتواند صورتش را برای نماز بشوید و در نماز بر آن تکیه کند (حر عاملی، ج ۱۸: ۲۵۲).

در روایت دیگری از امام جواد علیه السلام نقل شده است که معتصم عباسی در مجلسی که فقهای اهل سنت در آن جمع بودند، سؤال کرد که دست دزد را از کدام قسمت باید برید؛ بعضی گفتند: از میچ و به آیه تیمم استدلال کردند. برخی دیگر گفتند: از مرفق و به آیه وضو استدلال کردند. معتصم از آن حضرت توضیح خواست. حضرت ابتدا از او خواست که از سؤال خود صرف‌نظر کند و چون اصرار کرد، فرمود: همه آنچه آنها گفتند، خطاست. تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود و کف دست و انگشت شست باقی بماند. هنگامی که معتصم دلیل را جویا شد، امام به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که سجود باید بر هفت عضو باشد (پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و پاها) استدلال کرد و سپس افزود: اگر از میچ یا مرفق بریده شود، دستی برای او باقی نمی‌ماند که سجده کند، در حالی که خداوند فرموده: و ان المساجد لله (جن: ۱۸).

این اعضای هفتگانه مخصوص خداست و آنچه را مخصوص خداست، نباید قطع کرد. این سخن اعجاب معتصم را برانگیخت و دستور داد بر طبق حکم آن حضرت دست دزد را از مفصل چهار انگشت ببرند (همان، ج ۱۸: ۴۹۰).

فقهای اهل سنت (همان‌طور که از روایت بالا به دست می‌آید) نظرهای مختلفی در این زمینه بیان کرده‌اند، برخی معتقدند از بند دست که موضع تیمم است و عده دیگری گفته‌اند از مرفق.

خوارج گفته‌اند از شانه تا نوک انگشتان. استدلال خوارج بر این مبناست که لفظ «ید» در آیه مجمل نیست، چون اطلاق ید از کتف تا سر انگشتان، اطلاق حقیقی است و در بقیه معانی مجاز است، از این نظر است که به پایین‌تر از شانه «بعض الید» گفته می‌شود. پس لفظ ید ظهور در تمام دست دارد، پس باید تمام آن را قطع کرد (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۵۰).

در اشکال به نظر خوارج گفته شده حقیقی یا مجازی بودن لفظ ید مشخص نیست و اینکه یک معنا را نسبت به دیگر معانی حقیقی بگیریم درست نیست (تقریرات درس استاد عابدینی).

۵. تکرار دزدی و حد آن

اگر شخصی یک بار دزدی کرد و حد سرقت در مورد او جاری شد، سپس بار دیگر دست به دزدی زد، پای چپ وی را از پایین برآمدگی ساق قطع می‌کنند، به طوری که عقب پا را که بر آن تکیه می‌دهد، باقی بماند. این حد سرقت در بار دوم مورد اتفاق فریقین است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۳۵).

در مورد حد سرقت در مرتبه سوم و چهارم بین فقهای شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد، فقه شیعه به پیروی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام معتقد است در مرتبه سوم، سارق حبس ابدی می‌شود و در صورتی که برای بار چهارم دزدی کند، ولو اینکه در زندان باشد، اعدام می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۳). از جمله روایات در این زمینه، روایتی است که شیخ صدوق در «الفقیه» آن را نقل کرده است که از امام باقر علیه‌السلام پرسیدند اگر کسی سرقت کند و دست راست او قطع شود و باز اقدام به سرقت کند و پای چپ او قطع شود، سپس برای بار سوم دزدی کند، چه حدی بر او جاری می‌شود. امام علیه‌السلام فرمودند جدم امیرالمؤمنین سارق را در نوبت سوم به زندان ابد محکوم می‌کرد و می‌گفت من حیا دارم که این بنده خدا را چنان بی‌دست و پا رها سازم که دستی برای طهارت و پایی برای راه رفتن نداشته باشد (شیخ صدوق، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۴۴).

فقهای اهل سنت درباره حد سرقت در مرتبه سوم و چهارم، نه تنها با شیعه اختلاف نظر دارند، خودشان نیز نظر واحدی ندارند.

حنفی‌ها و حنابله گفته‌اند بعد از قطع دست راست و پای چپ سارق، در مرتبه سوم و چهارم دست و پای سارق قطع نمی‌شود، بلکه او ضامن مال سرقت شده است و تعزیر و زندان می‌شود تا توبه کند و به روایتی استناد می‌کنند که از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که

سارقی را نزد ایشان آوردند، دست راستش را قطع کردند و دفعه دوم وقتی همان سارق را آوردند، پایش را قطع کردند و دفعه سوم که او را آوردند، فرمودند: دست دیگر او را قطع نمی‌کنم، اگر قطع کنم با چه غذا بخورد و با چه چیز مسح کند و اگر پایش را قطع کنم، با چه چیز راه برود، پس حضرت او را با چوب زدند و زندان کردند (بیهقی، نصب الریه، ج ۳: ۳۷۴، به نقل از زحیلی، همان، ج ۶: ۹۷).

مذهب مالکی و شافعی معتقدند که اگر سارق مرتبه سوم سرقت کند، دست چپش قطع می‌شود و اگر دفعه چهارم سرقت کند، پای راستش قطع و سپس تعزیر می‌شود (ابن قدامه، همان، ج ۴: ۳۲۲؛ بدایه المجتهد، ۱۴۱۵، ج ۲: ۳۶۹). آنها در این مورد به روایتی که ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل کرده است که در مورد سارق فرمودند: اگر سرقت کرد دستش را قطع کن و دفعه دوم پایش و برای بار سوم دستش و برای مرتبه بعد پایش را قطع کن (زحیلی، همان، ج ۶: ۹۷).

برخی از پیروان مذهب مالکی و شافعی در عصر حاضر، نقل ابوهریره را قبول ندارند و می‌گویند چون روایت مستند و صحیحی در مورد تکرار سرقت در دفعه سوم و چهارم نقل نشده است، در زمان ما عمل به قول حنفیه و حنابله اشکال ندارد (همان).

نکته دیگر که در بحث تکرار سرقت مطرح می‌شود این است که اگر سارق سرقت‌های متعدد مرتکب شد و بعد از سرقت اول به او دست نیابند و بار دیگر مرتکب سرقت شود و سپس او را بگیرند، بسته به نوع شهادت شاهدان، اجرای حد صورت‌های گوناگونی به شکل زیر پیدا می‌کند:

۱. اگر شاهدان به سرقت اول و دوم گواهی دهند یا برخی به سرقت اول و برخی به سرقت دوم گواهی دهند، همه فقها اعم از شیعه و اهل سنت معتقدند که تنها قطع دست بر او لازم است (امام خمینی، بی تا، ج ۲: ۴۹۰؛ زحیلی، همان، ج ۶: ۹۷)؛
۲. اگر شاهدان نسبت به دزدی اول گواهی بدهند و او را ننگه دارند تا دستش را قطع کنند و سپس به دزدی دیگرش شهادت دهند، در مورد اجرای حد سرقت دو قول وجود دارد:

قول اول: عده‌ای معتقد به تعدد قطع و در نتیجه لزوم قطع دست و پا شده‌اند و در استدلال چنین گفته‌اند که چون اسباب مستقل هستند و با هم تداخل ندارند، پس تعدد لازم می‌آید (خویی، بی‌تا، ج ۴: ۳۷۰) همچنین به روایتی استناد می‌کنند که بکیربن اعیان از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است. مضمون روایت چنین است که از حضرت در مورد مردی سؤال شد که سرقت‌های متعدد مرتکب شده بود و شاهدان بعد از دستگیری بر سرقت‌های او گواهی دادند. حضرت جواب داد به علت سرقت اول، دست او قطع می‌شود، اما پای او به دلیل سرقت دیگر قطع نمی‌شود. وقتی علتش را پرسیدند حضرت جواب دادند چون همگی شهود به سرقت‌های اول و اخیر او، قبل از اجرای حد سرقت اول شهادت دادند، اما اگر آنها به سرقت اول شهادت می‌دادند و او را ننگه می‌داشتند تا دستش را قطع کنند و سپس بر سرقت دیگر شهادت می‌دادند، پای چپش هم قطع می‌شد (حر عاملی، همان، ج ۲۸: ۲۶۳)؛

قول دوم: دسته دیگری از فقها قائل به عدم تعدد قطع هستند و به دلایلی چون عدم تعدد حد به دلیل تعدد سبب اصل برائت (از وجوب قطع) و قیام شبهه‌ای که موجب دفع حد می‌شود، استناد کرده‌اند و همچنین راجع به روایتی که ذکر شد، گفته‌اند ضعف سند دارد، چون سهل بن زیاد که در سلسله سند است از سوی رجالیون جرح شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۹: ۲۸۱).

۶. توبه سارق

بعد از بیان حد سرقت در آیه ۳۸ سوره مائده، در آیه بعد آمده است: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده: ۳۹) «آن کسی که بعد از ستم کردن توبه کند و [کارهای فاسد خویش را] اصلاح نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است».

مفسران مراد از ظلم را در اینجا سرقت می‌دانند و اصلاح را استمرار در توبه و ندامت از گناه معنا کرده‌اند (کاظمی [فاضل]، بی‌تا، ج ۴: ۲۰۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۵۱). اما

سؤال‌ی که اینجا ممکن است مطرح شود، این است که آیا به وسیله توبه تنها گناه شخص بخشوده می‌شود و در نتیجه عذاب اخروی از او برداشته می‌شود یا حد سرقت نیز از او ساقط خواهد شد. فقهای شیعه در این مورد قائل به تفصیل شده‌اند، به این صورت که اگر شخص سارق قبل از ثبوت سرقت، نزد حاکم، توبه کند، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود و در این مورد همه فقها اتفاق نظر دارند (فاضل مقداد، همان، ج ۲: ۳۵۱).

در این زمینه به روایتی استناد شده که عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که امام فرمودند: «السارق اذا جاء من قبل نفسه تائباً الى الله عزوجل ترد سرقة الى صاحبها ولا قطع عليه» (حر عاملی، ج ۲۸: ۲۳۲).

اما اگر سارق بعد از ثبوت حکم نزد حاکم توبه کند، دو حالت دارد:

۱. ثبوت حکم با بینه باشد (یعنی شهادت دو نفر عادل)، حد با توبه ساقط نمی‌شود. این حکم هم مورد اتفاق فقهای شیعه است (کازمی [فاضل]، بی تا، ج ۴: ۲۰۸)؛
 ۲. ثبوت حکم با اقرار خود سارق باشد. فقهای شیعه اختلاف نظر دارند، عده ای چون ابن ادریس قائل به عدم سقوط حد هستند و سقوط آن را تعطیل حدود الهی می‌دانند. برخی دیگر از فقها، همچون شیخ طوسی معتقدند که حاکم مخیر است، می‌تواند عفو کند یا حد را جاری کند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۴). استدلال آنها این است که وقتی حد شخص زناکار که گناهی بزرگ‌تر از سرقت است، با اقرار زانی جاری نمی‌شود، به طریق اولی حد دزدی هم با اقرار ساقط می‌شود (کازمی [فاضل]، بی تا، ج ۴: ۲۰۸).
- این قول با سیره امام علی (علیه السلام) تأیید می‌شود که آن بزرگوار هنگامی که سارقی به سرقت اقرار و سپس توبه کرد، به او فرمودند آیا چیزی از قرآن حفظ دارد؟ عرض کرد آری سوره بقره را حفظ هستم. حضرت فرمودند: دست تو را به سوره بقره بخشیدم. اشعث اعتراض کرد و گفت آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو چه می‌دانی، هنگامی که بینه اقامه شده، امام و حاکم را اجازه عفو و بخشش نیست، خداوند متعال می‌فرماید: «الحافظون لحدود الله». اما زمانی که مردی علیه خود به سرقت و

دزدی اقرار کرد، آنجا با اختیار امام و حاکم است. اگر صلاح دید عفو می‌کند و اگر خواست، عقاب و کیفر می‌دهد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۲۹).

اهل سنت در مورد توبه شخص دزد، اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه بدون هیچ تفصیلی معتقد است که توبه سارق، حد سرقت را اسقاط نمی‌کند، چون حق الله است (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۶۱۴؛ کیه‌راسی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۷۰).

گروهی از شافعیه معتقدند که توبه حق الله را ساقط می‌کند و به این آیه شریفه: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ»؛ «مگر کسانی که قبل از دستگیریشان توبه کنند» استناد کرده‌اند (ابن ادریس شافعی، بی تا، ج ۱: ۳۱۴). اما برخی دیگر از فقهای شافعی مذهب، به این نظر اشکال وارد کرده‌اند که به این آیه نمی‌توان در سقوط حد سارق استناد کرد، چون آیه در مورد آموزش اعمال گذشته مجارب است که در سرزمین‌های اسلامی با اسلحه مسلمانان را تهدید می‌کنند، در حالی که سارق در قبضه مسلمانان و تحت حکم امام است و دلیلی بر اسقاط حد جرم او وجود ندارد (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۹۱۴).

۷. بخشش سارق از سوی مالک

در زمینه بخشش سارق و اینکه آیا این بخشش از سوی مالک، موجب سقوط حد سرقت می‌شود، همه فقهای شیعه معتقدند که اگر مالک مال مسروق قبل از مرافعه نزد حاکم، سارق را رها کند یا مال را به او ببخشد، حد از او ساقط می‌شود. ولی پس از آنکه مرافعه را نزد حاکم برد، دیگر حق عفو ندارد (شهید اول، ۱۴۱۰: ۲۶۲).

در علت این امر به روایت امام صادق (علیه السلام) استناد شده است که فرمودند: «بخشش از سارق تا وقتی است که مرافعه را نزد امام نبرده‌اند، به دلیل قول خدای تعالی «و الحافظون لحدود الله» یعنی امام و حکام حافظین حدود بوده و وقتی امر منتهی به آنان شد، حد را باید جاری کرده و نمی‌توانند آن را تعطیل نمایند (حر عاملی، ج ۲۸: ۲۳۳).

اهل سنت نیز همین اعتقاد را دارند و به اتفاق گفته‌اند: حد سرقت حق الله است، بنابراین بعد از ثبوت آن احتمال بخشش، مصالحه و ابراء ذمه مجرم ممکن نیست. زیرا

بخشش زمانی از جانب صاحب مال اثر دارد که از حق الناس باشد. پس ابوحنیفه این قاعده را بیان کرده‌اند که «مصالحه برای رفع حدود الهی باطل و بی‌اثر است» (زحیلی، همان، ج ۶: ۱۰۰).

۸. نتیجه‌گیری

قرآن کریم در آیه ۳۸ سوره مائده، به قطع دست مرد و زن سارق حکم کرده است و این حکم در مجموعه مجازات‌های اسلامی به منزله یکی از حدود تلقی می‌شود، اما روشن است که تفصیل این حکم کلی را در پرتو سنت باید جست‌وجو کرد. با مطالعه آرای فقها که بیانگر سنت پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام است، بدست می‌آید که نه در مورد هر زن و مردی که مرتکب سرقت شده است، حد جاری می‌شود و نه هر چیزی که بدزدند، شامل این حکم است. به این ترتیب که برای اجرای حد سرقت در مورد سارق، احراز شروطی چون مکلف بودن، اختیار، توهم مالکیت نداشتن، مشترک نبودن مال مسروقه و اینکه سارق پدر صاحب مال نباشد، ضروری است. اصل این شروط نزد فریقین مورد اتفاق است، ولی در محدوده برخی از آنها اختلاف نظر وجود دارد. از سوی دیگر مال مورد سرقت نیز باید مالیت داشته باشد، از حرز برداشته شود و نصاب معینی در مورد آن لازم است. در مورد حد سرقت و اینکه از کجا باید دست سارق قطع شود، تا چهارانگشت را، هم شیعه و هم اهل سنت قبول دارند، ولی شیعه بیشتر از آن را قبول ندارد و در این زمینه روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تبیین آیه شریفه قرآن مستند و تعیین کننده هستند.

درباره توبه سارق و نقش آن در سقوط حد سرقت، فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که اگر سارق قبل از ثبوت سرقت، نزد حاکم توبه کند، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود. ولی در مورد توبه بعد از ثبوت سرقت نزد حاکم، چنانچه ثبوت حکم با بینه باشد، حد با توبه ساقط نمی‌شود و اگر با اقرار باشد، برخی از فقهای شیعه قائل به عدم سقوط حد سرقت هستند و برخی نیز معتقدند که حاکم بین عفو و اجرای حد مخیر است. این در حالی است که بین فقهای اهل سنت در موضوع سقوط حد سرقت با توبه، اختلاف نظر فراوان است و

دیدگاه‌های متفاوتی دارند. به‌هرحال آنچه که از مجموع مباحث این مقاله به‌دست می‌آید این است که حکم حد سرقت در آیه قرآن با شرایط و زمینه‌های سخت‌گیرانه که همگی دارای منطق و مبنای فهم‌پذیرند، همراه شده است و در صورت اجتماع این شرایط است که حد اجرا می‌شود.



منابع

۱. ابن ادریس شافعی، محمد (بی تا). *احکام القرآن*، بی جا، بی نا.
۲. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). *من لایحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۳. ابن زهره، سید ابو مکارم (۱۳۷۴). *فقه استدلالی*، مترجم: سید مهدی انجوی نژاد، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. ابن عربی، محمد بن عبد الله بن ابو بکر (بی تا). *احکام القرآن*، بی جا، بی نا.
۵. ابن قدامه، عبد الرحمان (بی تا). *الشرح الكبير*، بیروت، دارالکتب العربی.
۶. الازهری، ابی منصور محمد بن احمد (بی تا). *تهذیب اللغة*، مصر، الدار المصریه.
۷. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۷). *اسس الحدود والتعزیرات*، قم، مهر.
۸. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵). *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰). *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسایل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت.
۱۱. الحفید، ابن رشد (۱۴۱۵). *بدایه المجهتد و نهایه المقتصد*، بیروت، دارالفکر للطباعه والنشر.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. _____ (۱۴۲۰). *تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. خمینی، سید روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*، قم، دار العلم.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). *مبانی تکلمه*، بی جا، بی نا.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت، دارالعلم.
۱۷. زحیلی، وهبه (۱۴۰۵). *الفقه الاسلامی و دلالتہ*، دمشق، دارالفکر.

۱۸. زراعت، عباس و مسجدسرای، حمید (۱۳۷۸). متون فقه ۴، تهران، انتشارات خط سوم.
۱۹. سجستانی، سلیمان بن اشعث (۱۴۱۰). سنن ابی داوود، بی جا، دار الفکر.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). الخلاف، قم، انتشارات اسلامی.
۲۱. _____ (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه امامیه، بی جا، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۲۲. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران.
۲۳. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۰). اللمعه دمشقیه فی فقه الامامیه، بیروت، دارالتراث، اول.
۲۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۲). الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۵. _____ (۱۴۱۳). مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۲۶. عبد الرحمان، محمود (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، بی جا، بی نا.
۲۷. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله (۱۴۱۹). کنز العرفان فی فقه القرآن، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۲۸. فیومی، احمد بن محمد (بی تا). مصباح المنیر، بی جا، منشورات دار الرضی.
۲۹. کاظمی (فاضل)، جواد بن سعد اسدی (بی تا). مسالک الافهام الی آیات احکام، بی جا، بی نا.
۳۰. کحلایی صنعانی، محمد بن اسماعیل (۱۳۷۹). سبل السلام، مصر، شرکه مکتبه مصطفی البانی حلبی.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. کیا هراسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵). احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۳. گرجی، ابوالقاسم، با همکاران (۱۳۸۱). حدود، تعزیرات و قصاص، تهران، دانشگاه تهران.
۳۴. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۶). ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳۵. محدث نوری، حسین بن محمد (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت.

۳۶. مشکینی، میرزا علی (بی تا). مصطلحات الفقه، بی جا، بی نا.

۳۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳). المقنعه، قم، کنگره جهانی هزارة شیخ مفید.

۳۸. نجفی، محمد حسن (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار الاحیاء تراث العربی.

۳۹. تقریرات درس استاد احمد عابدینی: www.ahmadabedini.ir

